

شکاف بین نسل‌ها و انقلاب آتی!

مهران زنگنه

مسئله هژمونی در انقلاب ۵۷ و روند فعلی!

«بروتوس عزیز تقصیر از ستارگان ما نیست بلکه از خود ماست که این طور زیر دست مانده‌ایم.» شکسپیر، ژولیوس سزار، پرده‌ی اول صحنه‌ی دوم، صفحه ۷۶۰ جلد ۱ پازاگادی

«سنت تمامی نسل‌های پیشین [است که] بر ... مغز زندگان سنگینی می‌کند.» (مارکس)

بهترین زمان و بدترین زمان (داستان دو شهر، چارلز دیکنز)

اکنون انقلاب دیگری در افق و در حوزه‌ی امکان سر برافراشته است. این چشم‌انداز بررسی انقلاب ۵۷ را با توجه به شکاف بین نسل‌ها از زاویه‌ی معینی بیش از پیش ضروری می‌کند! شکاف بین نسل‌ها مثبت و منفی است. مثبت است، چرا که می‌تواند مبین فراتر رفتن نسلی از نسل پیشین خود باشد، منفی است، چرا که عدم رابطه بین دو نسل «تکرار» برخی عناصر را ممکن می‌سازد.



بهترین توصیف انقلاب ۵۷ را می‌توان با کنایه دیکنز «بهترین و بدترین زمان» به بیان آورد. انقلاب ۵۷ پیشرفت و فاجعه بود! در پرتو پراتیک نسل پیش از نسل ما، نسل ما بدل به کرامول (شاه‌کش) شد و به تحولی بی بدیل در تاریخ ایران تحقق بخشید. □□ □□□□ در سال‌های □□/ □□ همچون کرامول «قربانی» شد. نسل انقلابی پیش از ما نظریه‌ی عملش فقط تاکید بر حُجّت بر عمل بود. انتقاد آن نسل به نسل پیش از خود با صورتبندی خودشان عبارت بود: عدم مقاومت در مقابل کودتای ۳۲، بی‌عملی و جبن بازماندگان چپ و راست کودتای ۳۲! این انتقاد (در چپ و راست) بدون گسست همه جانبه منجمله بدون گسست ایدئولوژیک از نسل قبل

صورت گرفت! انتقاد بازماندگان «چپ» نسل ما پس از سرکوب ۶۰/۶۱ به نسل پیشین «عمل» را می‌توان در چند کلمه خلاصه کرد: نقد رمانتیسیسم انقلابی، نفی عمل «نامتامل»، نقد پوپولیسم، نقد دریافت اتوریتر در ایدئولوژی، سیاست و در نحوه سازماندهی، گذاشتن حزب به جای طبقه! نسل ما در یک کلام خواست گسست همه جانبه را اگر چه به صورت پراکنده صورتبندی کرده است! به این نسل احتمالاً تنها انتقادی که وارد است، واکنش آن در مقابل سازمانیابی اتوریتر نسل «عمل» و «اتمیزه» شدن آن است. دستاوردهای مبارزه‌ی ما بویژه در مقابله با پوپولیسم توسط برخی از عناصر نسل «عمل» یا شاگردانشان که هنوز رهبری تشکلهای اتوریتر دور قبل را در دست دارند، در حال از دست رفتن است! (چند نمونه از مقالات پوپولیستهای فعلی در انتهای متن ذکر میشوند.)

ریشه‌های تاریخی خواست استقلال در انقلاب ۵۷: کودتای سید ضیاء-رضا شاه جهت ادغام ایران را در سیستم بین‌المللی روشن کرد. با کودتای ۳۲ این جهت تأیید شد و قطعیت یافت. این ادغام مهمترین کارکرد اقتصادی سلسله‌ی نئوکولونیال پهلوی در سیستم بین‌المللی یعنی سازمان دادن اقتصاد ایران بر مبنای تولید مواد خام (نفت) و بدین ترتیب تثبیت نقش پیرامونی ایران در سیستم بین‌المللی است. مادی‌گرایان و مادی‌گرایان در ایران و در سیستم بین‌المللی و در همه‌ی تحولات دیگر اجتماعی-اقتصادی مثل اصلاحات ارضی که باز با دخالت نئوکولونیالیستی آمریکا در ایران صورت گرفت (برنامه‌ی کندی: اتحاد برای پیشرفت) و در سیستم بین‌المللی در سیستم بین‌المللی را با توجه به این علت بین‌المللی می‌توان درک کرد. این امر در عین حال یکی از علل مادی-تاریخی-اجتماعی انقلاب ۵۷ (منعکس در شعار استقلال) بوده است. این امر با توجه به عدم تغییر بنیادی در ساخت اقتصادی در دوران سلطه‌ی ننگین اسلامی و انقلاب (یا انقلابات) آتی نیز خواهد بود. اینکه اما باز تحت عنوان «استقلال» در آتیه مرتبه‌ی پیرامونی ایران زیر سؤال برود بعید است، اما زیر سؤال رفتن آن حتمیت دارد.

در این نوشته این تز عرضه می‌شود: انقلاب ۵۷ (به شکلی که تحقق یافت) ۱) محصول عدم توان وحدت بخشیدن بورژوازی به رهبری غرب به کل بورژوازی و ناتوانی سایر بخشهای دیگر بورژوازی، ملیون، در

یکی از دروس □□□□ انقلاب ۵۷ از همین واگذاری استخراج می‌شود. اگر در ایران انقلابی «نا تمام» دوباره صورت بگیرد باز دلیلش همین امر خواهد بود.

نیروهای آزادی-عدالتخواه در شرایط عدم وجود آزادی‌ها در ایران دوران استبداد نئوکولونیال پهلوی استراتژی‌ای طراحی نکردند که به شکل گیری آگاهی سیاسی لازم برای کسب قدرت توده‌ها بیانجامد. در رژیم استبدادی شاه در واقع در شرایطی که فقط روحانیت (به طور سنتی) امکان ترویج و تبلیغات و سازماندهی عمدتاً علنی گسترده را داشت، مخالفت با رژیم با عزیمت از فهم روزمره نمی‌توانست بیانی غیر اسلامی بیابد. انسان‌ها همواره با زبان سیاسی-ایدئولوژیک مسلط و رایج (که در ایران چیزی جز اسلام نبوده است) خواست‌های خود را به بیان آورده‌اند. طنز در این نهفته است: رژیم‌های استبدادی در واقع خودشان موجب برآمد □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ به عنوان بدیل می‌شوند. به این معنا رژیم شاه نیز خمینی را به عنوان بدیل خود «آفرید.» [در ایران اسلامی امکان تکرار این امر در انقلاب آتی موجود است، با اینکه با پیشرفتهای تکنولوژیک به طور خودبخودی مسئله تا حدودی تعدیل یافته است. امروز بر خلاف دیروز وسائل ارتباطات جمعی مدرن و شبکه‌های اجتماعی مانع شکلگیری «برهوت» سیاسی مانند دوران پهلوی در سطح جامعه شده‌اند. امکان تکصدائی در جریان‌ات راست و چپ و به طور کلی در سطح جامعه به شدت کاهش یافته است.]

با توجه به «تموجات دوره‌ای سیاسی» در این لحظه در اینجا عمدتاً به روند کسب هژمونی روحانیت در دوره‌ی آخر توجه شده است، چرا که مسئله امروز باز مثل دیروز هژمونی است!

پیآمد وضعیت انقلابی را تناسب قوا بین بخش‌های سازمان یافته نسبت به یکدیگر در سطح جامعه تعیین می‌کند. در انقلاب ۵۷ نیروهای سیاسی سازمان یافته‌ی معینی شرکت داشتند. می‌توان آنان را به رادیکال غیر دینی و رادیکال دینی و فرمیست‌های لائیک و مذهبی با میزان □□□□ □□□□□□ □□□□□□ تقسیم کرد.

در بخش رادیکال غیر دینی □□□□□□ این نیروها تحت تاثیر مبارزه‌ی مسلحانه قرار داشتند. در اینجا لزومی ندارد مبارزه‌ی مسلحانه در جزئیات آن مورد تحلیل، بحث و جدل قرار گیرد، اما باید به اثرات آن بر انکشاف سیاسی جامعه، به خصوص در دوران پیش از برآمدهای توده‌ای در روند انقلاب ۵۷ اشاره کرد.

صرفنظر از چیستی جنبش مسلحانه و اثرات فرهنگی آن، می‌توان اثر این نوع مبارزات در سطح ملی را در پیوند و تداخل دو میدان سیاسی و نظامی خلاصه کرد. نتیجه‌ی بلاواسطه این پیوند در سطح ملی در استراتژی دولت تشدید قتل، شکنجه، زندان یا به طور کلی تشدید سرکوب بود. این سرکوب در عرصه‌ی بین‌المللی با توجه به فعالیت دانشجویان در خارج از کشور موجب فشار خارجی بر رژیم شد. معمولاً تبدیل امر منفی (تشدید سرکوب) به امر مثبت در تاریخ‌نگاری مورد توجه واقع نمی‌شود. برای فهم این تبدیل باید مبارزات دانشجویان را در خارج مورد توجه قرار داد. قتل، شکنجه و سرکوب که افشای آنان از موضوعات فعالیت در خارج کشور بود، در پی شروع مبارزات مسلحانه و تشدید سرکوب بدل به موضوعاتی حاد شدند و افشاگری نیروهای دانشجویی، تلاش برای جلب نظر افکار عمومی شدت گرفت. در واقع گسترش ابعاد سبوعیت رژیم شاه پس از شروع مبارزات مسلحانه نقش مهمی در گسترش مبارزات دانشجویان و ابعاد افشاگرانه‌ی آن داشت. اینکه سیاست حقوق بشر کارتر معطوف به ایران شد، را باید نتیجه‌ی مبارزات دانشجویان خارج از کشور دانست. در سایه‌ی مبارزات دانشجویان است که در نهادهای بین‌المللی (مثل عفو بین‌الملل) و وسائل ارتباط جمعی غربی فضائی «انتقادی» به ضرر رژیم شکل گرفت و این فضا در عطف نظر کارتر به ایران موثر بود (کافی است به موضع کارتر در مورد سایر کشورهای حوزه‌ی نفوذ بلوک غرب (مثل عربستان سعودی) نگاه شود و انسان ببیند که به لغو «حقوق بشر» برای مثال در عربستان توجهی نمی‌شود).

اهمیت سیاست حقوق بشر کارتر در روند انقلاب زمانی فهمیده می‌شود که رابطه‌ی مرکز و پیرامون در آن دوره و لزوم تائیدی‌یهی رژیم کارتر برای رژیم نئوکولونیال شاه دیده شود.

در واقع دو مطلق که پویان از آنان نام می‌برد، اگر اصولاً بتوان از آنان حرف زد، نه توسط مبارزه‌ی مسلحانه، بلکه ابتدا در اثر سیاست کارتر (یا شکاف در طبقه‌ی حاکم) «شکسته» شدند. از سال ۱۳۵۵ موجی از نامه نویسی و اعتراضات فرمیستی شروع شدند. این مبارزات فرمیستی بواسطه‌ی «باز» شدن فضا در سایه‌ی استراتژی کارتر شکل گرفتند. در این فضا که شبهای شعر (انستیتو گوته و غیره) میسرند. دانشگاه به مرکز اعتراض در روندی بدل شد که با نامه‌نگاری و به صحنه آمدن نیروهای فرمیست شروع شد، ولی بر حسب خواست بخشی از این نیروها در چارچوب قانون اساسی نماند.

نیروهای رفرمیست نمی‌خواستند بپذیرند که رژیم نئوکلونیال پهلوی با کودتای ۳۲ بر علیه مصدق و سرکوب جنبش ملی کردن نفت روائی legitimation خود را از دست داده است، اگر اصولاً بتوان از روائی آن حرف زد، و در افواه عمومی به درستی متکی به عوامل بیگانه تلقی می‌شود. در زمانی که دیگر امکان وحدت طبقه حاکم از طریق گسترش پایه‌ی اجتماعی رژیم به لایه‌های دیگر طبقه میسر نبود، «ملیون» می‌خواستند، یک حکومت «ملی» با حفظ سلطنت بوجود بیاورند. این پروژه ناهمزمان با «تموجات دوره‌ای» و نشان دهنده‌ی جهل ملیون بود.

مهمترین مسئله‌ای که در بالا به آن اشاره شد این است: ناسازگار بودن «...» «...» و «...» و «...» «...». []
... حکومتی که ناروا illegitim در افواه عمومی تلقی می‌شود (مثل رژیم شاه)، یا دچار بحران روامندی شده است، مثل رژیم جمهوری اسلامی، نمی‌تواند فضای باز را اداره کند. مثال‌های اروپای شرقی پیش از فروپاشی نیز دلالت بر صحت این اصل دارند. []
...
... کسی آنان را از رهبری جنبش محروم نکرد، این خود آنان بودند که عدم روامداری رژیم را مبنای کار قرار ندادند و به این اعتبار رهبری جنبش را ... به دیگرانی واگذار می‌کردند که مسئله را «درک» کرده و بر آن بودند تا از ناروائی رژیم در سایه‌ی عدم وجود نیروهای سیاسی سازمان یافته فرودستان حداکثر بهره را ببرند. بر خلاف وارونه‌نویسان (در تاریخ ایران) که ادعاهای آنان به هیچ رو پایه‌ای ندارند، علت شکست این نیروها در طبع آنان و در تلاش سیاسی ناممکن برای اصلاح ناروا illegitim و بدین ترتیب آشتی مردم با آن نهفته است. [در دوره فعلی، صرفنظر از رفرمیست‌های داخلی، رفرمیست‌های خارج نیز تحت فشار جنبش رادیکال به دیگران پیوسته‌اند و از سرنگونی ناروا حداقل در ظاهر حرف می‌زنند.] در انقلاب ۵۷ وجهی از وجوه پتانسیل تاریخی-اجتماعی در ایران بالفعل شد. آنچه «باید» سال ۳۲ صورت بپذیرد، در سال ۵۷ صورت پذیرفت. مقاومت در مقابل کودتا و رژیم نئوکلونیال که به همت ... در سال ۳۲ صورت نگرفت، با تاخیر و این بار در سطحی بالاتر صورت گرفت. انقلاب ۵۷ جواب با تاخیر اما محافظه‌کارانه‌ی مردم ایران به کودتا در ایران بود؛ رژیم ناروا illegitim برچیده شد، اما به شکلی محافظه‌کارانه، توتالیتاریستی، و با عناصر یا خطوطی «ناهمزمان» با تاریخ. باید

تقلیل می‌یابد. رژیمی که رهبری نمی‌تواند بکند، فقط بواسطه‌ی سرکوب عریان و اثر ایدئولوژیک آن یعنی ترس ناشی از سرکوب مسلط می‌ماند. **چنین رژیمی تحمل** اما در فضای بسته‌ای که به طور مصنوعی (یا با فرمان از آمریکا، سیاست حقوق بشر کارتر) باز شده است، با توجه به عدم روامندی رژیم هر چیزی می‌تواند به شورش و کشتار بیانجامد. شورش در قم و کشتار در آن شهر در پی انتشار مقاله یک پی‌آمد مهم در روند انقلاب داشت. [این مسئله را امروز باید توجه قرار داد. مرکز انقلاب آتی کجاست و چه کسی آن را تعیین می‌کند؟ خارج یا داخل؟ دانشگاه، کارخانه، بازار و غیره؟]

در عین حال باید اشاره کرد: **مبارزه از دانشگاه‌ها به مساجد ضلالت انقلاب شروع شد.** در سطح سیاسی-ایدئولوژیک نیز به تدریج **همواره گفته‌ی نیروی بزرگتر یا مسلط بر روند است.** این خواست روحانیت در ۵۷ نیز بود. میزان خودآگاهی گروه‌ها و لایه‌های دیگر اجتماعی را در پذیرش همین گزاره‌ی اخیر می‌توان دید که در آن دوره رایج و می‌توان به جرئت گفت محل اجماع اکثریت قریب به اتفاق مردم قرار گرفت. ارتجاع روحانی با پذیراندن هر چیزی بهتر است، در واقع پایه‌ی شکلگیری استبداد دینی فراهم آورد!

با انتقال مرکز مبارزه از دانشگاه‌ها به مساجد ضلالت انقلاب شروع شد. در سطح سیاسی-ایدئولوژیک نیز به تدریج همواره گفته‌ی نیروی بزرگتر یا مسلط بر روند است. این خواست روحانیت در ۵۷ نیز بود. میزان خودآگاهی گروه‌ها و لایه‌های دیگر اجتماعی را در پذیرش همین گزاره‌ی اخیر می‌توان دید که در آن دوره رایج و می‌توان به جرئت گفت محل اجماع اکثریت قریب به اتفاق مردم قرار گرفت. ارتجاع روحانی با پذیراندن هر چیزی بهتر است، در واقع پایه‌ی شکلگیری استبداد دینی فراهم آورد!

آغاز کسب هژمونی روحانیت را می‌توان در انتقال اعتراضات از دانشگاه به مسجد دید. شخصیت فرهمند از آسمان نازل نمی‌شود، بلکه

و عامی (شیعی‌گری)، شاه و رعایا (شاهنشاهی)، رهبر/لیدر و توده (در جریان‌های لائیک)، فرمانده و سرباز (چریکی-نظامی) رئیس و مرئوس (فرهنگ دیوانسالارانه)، مردسالارانه (زن و مرد) یا در یک کلام رابطه‌ی خدایگان-بندگی (هگل) فراهم است. این انتقال بر بستر سلطه‌ی اشکال فرهنگ اتوریتر خدایگان-بندگی و صغارت انسان در ایران به سهولت صورت گرفت و می‌گیرد. صغارت سیاسی در میان ایرانیان امری رایج بوده است. گفتن می‌خواهم حکومت بکنم، می‌توانم حکومت بکنم، تحول فرهنگی‌ای که گرامشی از آن حرف می‌زند، در انواع فرهنگ‌های مسلط (فرهنگ خدایگان-بندگی یا شبان-رمه) وقتی تحول فرهنگی صورت نگرفته باشد، امری حرام (تابو) است. [در روند فعلی و این نشانه (فقط نشانه) قابل تاملی است، وقتی کارگری به ایران اینترنشنال (یکی از اصحاب و نمایندگان «تعویض رژیم» آمریکائی در ایران) می‌نویسد: «رهبرتراشی نکنید.» (احد شواعیل، هفت تپه، انتشار: کانال مستقل هفت تپه تماس با کانال: kargare7tapeh@) این گفته به این معناست، که او در مورد سئوالات: می‌خواهم حکومت بکنم؟ می‌توانم حکومت بکنم؟ و رهبری فکر کرده است! آیا این امر پایان صغارت در ایران معنا می‌دهد؟ خواندن پیام احمد شواعیل صرف‌نظر از زیان هنوز ایدئولوژیک آن در این راستا بسیار آموزنده است. آینده نشان می‌دهد]

از آنچه که رفت می‌توان نتیجه گرفت: کسب هژمونی روحانیت در انقلاب ۵۷ محل تلاقی چند فاکتور بود: ۱) عدم روامداری رژیم شاه بواسطه‌ی کودتا و طرح شعار استقلال توسط روحانیت ۲) تعیین مسجد به عنوان مکان تجمع، ۳) تعیین مراسم چله به عنوان زمان اعتراض یا پیوند میدان قدرت سیاسی با میدان قدرت ایدئولوژیک بر مبنای فرهنگ شیعی و ۴) انتقال رهبری به یک فرد، ۵) عدم امکان تبدیل طبقه‌ی کارگر (و فرودستان) به سوژه‌ی انقلاب به این اعتبار عدم تشکیل میدانی که در آن خواست‌های آزادی و عدالت توسط فرودستان به خواست استقلال و عدم روامداری رژیم شاه پیوند بخورند.

تشکیل میدان اخیر فقط در سایه‌ی آگاهی فرودستان و سازمانیابی مستقل مبتنی بر آن میسر بود. همینجا باید در حاشیه ذکر گردد: یکی از دلائل عدم پیوند مسئله‌ی ملی یا خواست حق تعیین سرنوشت و عدم روامندی رژیم تسلط مارکسیسم روسی بر بخش سازمانیافته نیروهای رادیکال بوده است. در این دریافت جهان‌وطن‌گرایی جایگزین انترناسیونالیسم شده است و مانع شکلگیری مارکسیسم خاص («ملی» به معنای گرامشیانه‌ی آن) در روابط و مناسبات سلطه با توجه به

ویژگی‌های هر حلقه می‌شود. [امروز نیز برچسب ناسیونالیست به هر کسی زده می‌شود که ویژگی‌های محلی در ایران را نقطه‌ی عزیمت قرار بدهد. کارکرد روشن این برچسب در انشعاب بزرگ در حزب کمونیست دیده شده است.]

در وجه سیاسی نیروهای راست و به اصطلاح ملی با خواست ماندن در چارچوب قانون اساسی () در واقع امکان هژمونی را از خود سلب کردند. در وجه عملی آنان با تن دادن به مسجد به عنوان مکان اعتراض و به چله به عنوان زمان اعتراض عملاً سازماندهی و رهبری اعتراض را به روحانیت و نیروهای عوام‌فریب مذهبی واگذار کردند. تا آنجا که من دیده‌ام سندی دال بر مقاومت از جانب کسی در مقابل تعیین زمان و مکان اعتراضات عمومی به مسجد و چله وجود ندارد. مقاومتی صورت نگرفت چرا که منجمله «بحث» یا خطکشی که مبین استقلال نیروهای اجتماعی در وجه نظری است، عوام‌فریبانه به بعد از «مرگ» شاه انتقال داده شد و این امر محل اجماع قرار گرفت [سهم نیروهای فرمیست در آن دوره با سهم جریان‌های راست امروزی در ممانعت از عمومی شدن خواست آزادی/عدالت قابل مقایسه است]. در اجماع «بحث بعد از مرگ شاه» فقط یک خواست دیده می‌شود: «...». [مثل امروز «مرگ بر دیکتاتوری» بدون روشن کردن بدیل، آنچه به شدت باید از آن در این روند و در انقلاب آتی اجتناب کرد.] اعتراضات در سال ۵۷ رنگی عمومی و رنگ غیر طبقاتی داشتند که دال بر عدم وجود مقاومت در مقابل پوپولیسم دینی و عوام‌فریبانه است. [امروز نیز سعی می‌شود عدم مقاومت در مقابل پوپولیسم به شکل دیگری سازمان داده شود. تظاهرات برلین نمونه‌ی آن است].

در ۵۷ مبارزات عمومی به چشم‌انداز اعتراضات به قسمی شکل دادند که حتی غرب نیز در مراحل نهائی خواست معترضین یعنی کنار گذاشتن شاه را پذیرفت (کنفرانس گوادلوپ) و از طریق هایزر مقدمه‌ی انتقال قدرت از یک مرکز تکاثف قدرت به مرکز تکاثف قدرت دیگر (ارتجاع بدیل: روحانیت) را فراهم آورد یا به آن شتاب داد. طبعاً سیاست آمریکا (یا به طور کلی غرب) مبتنی بر محاسبات استراتژیک در چارچوب تضاد بین دو بلوک و خصومت خمینی با بلوک شرق و گرفتن قولها و تضمین‌های لازم از او (در رابطه با تامین نفت توسط خمینی) بود.

صرفنظر از نیروهای مثل ملیون راستگرا، دریافت فراطبقاتی از اعتراض (در مارکسیسم روسی بویژه شکل نئواستالینیستی آن) متبلور

در شعارهای «نه به دیکتاتوری» و «جبهه‌ی ضد دیکتاتوری»، «نبرد با دیکتاتوری شاه» نیز پایه‌ی دیگر عدم مقاومت در مقابل واگذاری هژمونی را تشکیل می‌دادند. این دریافت به مقوله‌ی سوژه‌ی طبقاتی رهبری کننده و نقش آن کاملاً بی‌اعتنا است. بعدها با تاخیر □□□□□□ تحت عنوان خط مستقل طبقه‌ی کارگر تازه در مقیاس نسبتاً وسیع موضع طبقاتی به بحث گذاشته شد. این بحث‌ها صرفنظر از صحت و سقم آنان و عقب‌ماندگی‌شان می‌توانستند مبنای مقاومت در مقابل ارتجاع و جلوگیری از انحراف انقلاب، یا مقاومت در مقابل جابجائی دو ارتجاع غالب و مغلوب در روند انقلاب ۵۷ بشوند. در غیاب فرودستان سازمان‌یافته با خواست‌های اجتماعی ویژه‌ی خود انقلاب محدود به تغییر در شکل حکومت شد و مهمترین دستاورد با «دوام» این نسل به «شاه کشی» محدود گشت. این شاه‌کشی امری کوچک در تاریخ ما نیست و حتی از شاه‌کشی کرامول در انگلیس پایان قرن ۱۷ فراتر می‌رود چرا که در یک کشور پیرامونی صورت گرفته است. این دو حداقل در سطح تجلی با یکدیگر دو تفاوت دارند. کرامول در ایران نه یک فرد، بلکه یک نسل بود. کرامول به قدرت رسید ولی بخش غیر دینی نسل شاه کش در ایران با عدم سازماندهی خود حول خواست‌های آزادی و عدالت که مبین اراده‌ی جمعی معطوف به قدرت آنان می‌توانست باشد، از روابط قدرت در سطح ملی/دولتی محروم ماند.

در پی توافق ضمنی روحانیت با آمریکا و انتقال قدرت، تفسیر فقه‌ای اسلام، اسلام صفوی، بدل به ایدئولوژی مسلط در جامعه و پایه‌ی روامداری رژیم جدید شد و امکان بازتولید اجتماعی ساخت اقتصادی و روابط سلطه‌ی متناسب تحت هژمونی نیروی جدید فراهم آمد. با این تغییر سیاسی/فرهنگی ایران علیرغم شعار استقلال همچنان یک کشور پیرامونی باقی ماند. این امر را با توجه به سه شاخص: نقش ایران در تقسیم بین‌المللی کار، فضاهای ارزی، فضاهای دستمزدی، می‌توان نشان داد.

به دو سؤال چرا در روند انقلاب تن به هژمونی یک جریان ارتجاعی داده شد؟ از یک سو، و از سوی دیگر چرا رژیم اسلامی در سرکوب موفق بود؟ باید پاسخ داد. در این موارد از پیش می‌توان گفت: پاسخ به دو سؤال اخیر منوط به تصحیح بنیادهای تئوریک دارد. علل شکست نیروهای رادیکال «چپ» در سطح تئوریک را باید در انواع مارکسیسم روسی و بویژه باید در (۱) عدم توان تحلیل دولت و شکل دولت و نتایج آن برای مبارزات، (۲) تکصدائی در آنان و (۳) عدم

وجود مفهوم اجماع در این نوع مارکسیسم، ۴) جایگزینی تشکل به جای توده‌ها یا طبقات، جستجو کرد.

تناقض انقلاب ۵۷ ایران را در نتیجه آن می‌توان دید: نفی قهرمانانه‌ی سلطنت، پایان استبداد را به همراه نداشت، چرا فقط یکی از اشکال استبداد نفی شد و نه استبداد به طور کلی! باید استبداد در اشکال مختلف آنان نفی شود و خواهان تضمین آزادی بود که بدون برابری (عدالت) یا توزیع عادلانه‌ی منابع قدرت ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی (دموکراسی کار) همانطور که ما (نسل دیروز) با اعدام، زندان، شکنجه و تبعید تجربه کردیم، تضمین نمی‌شود.

در هیچ انقلابی فقط سرنگونی رژیم حاکم مسئله نیست، بلکه بدیل آن نیز به همان اندازه اهمیت دارد چرا که شکل بازتولید اجتماعی و بویژه ساخت اقتصادی تحت هژمونی نیروی جدید، بدیل، حداقل برای یک دوره تعیین می‌شود. مبارزه بر سر هژمونی در هر سطحی، چه در سطح جهان، یک جامعه، حتی در سطح یک ساخت خرد، در واقع مبارزه بر سر جهت انکشاف آتی در آن سطح است. جهت انکشاف آتی ایران نیز در مبارزه بر سر هژمونی تعیین می‌شود.

مورد نقد ندادن عدم مقاومت در مقابل ارتجاع و عدم نقد تن دادن به هژمونی روحانیت در انقلاب ۵۷ راه را امروز برای پذیرش/تن دادن فرودستان به یک ارتجاع دیگر باز می‌گذارد. در آتیه نیز، اگر تناسب قوای فعلی به شکلی تغییر نکند که مانع هژمونی یک ارتجاع دیگر بشود، باز ارتجاع به شکل دیگری (احتمالا غربی و سازگار با استراتژی «تعویض رژیم») بر ایران حاکم خواهد شد. نقد سلطه در اشکال متفاوت آن و آگاهی طبقاتی و اجماع ناشی از آن شرط است. این شرط در سازماندهی و وحدت حول خواستهای آزادی و عدالت تجسم می‌یابد. همواره ارتجاع برای موج‌سواری در کمین است. باید برای حکومت آزاد و عادلانه مبارزه کرد. کسی آن را به ما فرودستان هدیه نخواهد کرد. باید ما همه بدون قید و شرط خواهان حکومت باشیم.

تذکر: در نوشته هژمونی به معنای گرامشیان‌هی آن مبنای بحث بوده است! این مقاله مدت‌ها پیش نوشته شده است. هدف آن در شکل اولیه نشان دادن نحوه‌ی کسب هژمونی در انقلاب ۵۷ بود. به آن فقط عناصری

که مربوط به امروزند، افزوده شده‌اند.

در زیر به چند مقاله از میان انبوه مقالات مقاله‌های تحلیلی/تبلیغاتی، چلبی‌سازها، فرمیست‌ها منحنی خارج نشین و پوپولیست‌های امروز، اشاره می‌شود که نمونه‌وارند. به منطبق‌ضمنی مقالات (همه باهم) در بررسی واقعه‌ی برلین و بویژه به فراموشی بدیل توجه شود:

- در نقد برخورد راست به حامد اسماعیلیون، تقوائی
- یک ارزیابی به بهانه تظاهرات برلین - سهراب مبشری
- چه باید کرد؟ «از برلین تا تهران» شاهپور شهبازی
- به مقالات اعضاء و هواداران راه کارگر، جمهوری خواهان منحنی، لیبرال‌ها در این راستا توجه شود، منجمله به: فراخوان به شرکت در گردهمایی برلین، انجمن دوستداران اندیشه.